

حرف حساب این کتاب چیه و آیا رویا فروشی هست؟

اجازه بدین مستقیم در مورد نویسنده و ایده این کتاب صحبت کنم

به شکل در مورد سهامی که خریده بودم حرف می‌زدم که انگار فرزندان من هستند و صرفا شایستگی آنها را می‌دیدم تا اینکه فهمیدم نورچشمی‌های من در حال تحویل بزرگترین خسارت به من هستند

نکته بسیار مهمی هست هم در مورد سهام و هم در مورد باورهایی که در خصوص سرمایه‌گذاری داریم که نتیجه مشخص آن در حساب بوردی و پزتفو و ضرر و زیان ما قابل تشخیص است

به توصیه کارگزارم مشترک خیرنامه‌ها و گزارشهای تخصصی از بازار بورس شدم. آنها را مشتاقانه بررسی می‌کردم چون متن آنها ظاهرا سرشار از عشق و تلاش برای سود رساندن به من بود طوری در خیرنامه صحبت شده بود که احساس می‌کردم بازیگر پشت پرده هستم و از راز مهمی که عموم از آن اطلاعی ندارند خبردار شده‌ام و بر اساس آنها هم تعداد زیادی سهم خریدم

این دام بزرگی است که وقتی به افراد عموم توصیه خرید سهامی می‌شود یعنی بازیگران بزرگتر در حال آماده شدن برای فروش آن سهام هستند و وقتی که هر سهامی می‌خریدم اکت می‌کردم فکر می‌کردم از بدشانسی است در صورتی که بعدها متوجه شدم که این یک روال عادی در بازارهای مالی است

داستان سهامی که خریداری شد و برای قراردادی به اسپانیا رفتم و پس از اینکه برگشتم قیمت آن دو برابر شده بود این شانس محض بود چون نه تنها در مورد صعود آن ایده‌های نداشتم بلکه اگر به اسپانیا نرفته بودم به محض کمی صعود آن را فروخته بودم ولی در آن زمان این را به مهارت خودم نسبت می‌دادم

اشتباه بزرگ نزدیک شدن به کارگزاری و توصیه گرفتن از او برای خرید سهام چرا؟ چون همه شواهد نشان می‌داد که او همه چیز را می‌داند و هر سه سهامی که او به من معرفی کرد رشد کرد در صورتی که نمی‌دانستم من در میانه یک بازار قوی صعودی هستم و هر چه که خریده بودم رشد می‌کرد و پس از آن توصیه‌های کارگزار را مانند اخبار باارزش پشت پرده می‌دیدم

پس از آن اشتراک گران‌ترین خیرنامه‌های بورس آمریکا را خریدم آنها اطلاعات ظاهرا فوق‌العاده‌ای به من می‌دادند اما من نمی‌توانستم قسمتی از آنها را هم بفهمم نکته جالب اینجا بود که تحلیل‌های این خیرنامه‌ها خیلی از اوقات با هم متناقض بود... یکی خبر از رشد و دیگری خبر از رکود می‌داد. یکی فلان روش تحلیلی را باارزش دانسته و دیگری آن را پر از خطا می‌نامید

توصیه این خیرنامه‌ها با جمله معروف 100 درصد تصمیم و سود و زیان با خود شمامت موجب شد که ضررهای زیادی کرده و دستم به هیچ جا هم بند نباشد

اما مشکل همیشه یابرجا بود بسیاری از اوقات تا سهامی را می‌خریدم اکت می‌کرد و زمانی که آن را با قیمت پایین‌تر و ضرر می‌فروختم شروع به رشد کرده و حسابی هم رشد می‌کرد بهترین توصیف رفتار من در آن زمان رفتار شتاب زده در خرید و فروش و انتقام گرفتن از بازار بود

دوران عدم بلوغ در کانادا

دوران عدم بلوغ در نیویورک

اول اینکه نباید بر اساس توصیه خیرنامه‌ها و اشتراکها عمل کنم چون آنها هم اشتباه می‌کنند دوم به توصیه و خیرنامه کارگزاری‌ها هم نمی‌توانم زیاد اطمینان کرد سوم نباید وارد بازار پایه بورس و خرید و فروش سهام پریسک شوم چهارم نباید به شایعات توجه کنم هر چقدر که خوب به نظر برسند پنجم بهتر است تحلیل بنیادی را یاد بگیرم ششم بهتر است سهام در حال صعود را برای مدت زمان طولانی‌تری نگه دارم تا اینکه مدام خرید و فروش کوتاه مدت داشته باشم. اما کدام سهام صعودی است؟

اما پس از مدتی و تحلیل بنیادی به این نتیجه رسیدم که سهام هیچوقت آنطور که انتظار داشتم پیش نمی‌رفت. ترازنامه و صورت سود و زیان و فروش شرکتها نشان می‌داد که آنها بهترین گزینه هستند ولی در کمال تعجب شرکت دیگری که بنیادی قوی نداشتم صعود می‌کرد و این من را سردرگم کرده بود و بعد مشترک خیرنامه‌ای شدم که شرکت‌های بنیادی را هم رده بندی می‌کرد و فکر کردم که دیگر کار برای من آسان شده اما

جدولی تهیه کردم، نرخ فروش، سود فروش سالیانه و همه را در آوردم و به خودم افتخار کردم و با کل پولم روی چند سهم سرمایه‌گذاری کردم اما در کمال تعجب قیمت‌ها شروع به پایین آمدن کرد از رویرو شدن به واقعیت می‌ترسیدم فلج شده بودم نمی‌دانستم چه کار کنم که آیا بفروشم؟ هر درصد افت، 1000 دلار به من ضرر می‌زد و پس از وحشتی بزرگ تصمیم گرفتم با ضرر 10 هزار دلاری از سهم خارج شوم

پس آن همه تحلیل چی شد؟ من که قمار نکرده بودم و تحلیل کرده بودم چه بلایی بر سر آمارها و نمودارهایم آمد؟

پس از آن با دیدن قیمت‌های یک سهم، آن را خریدم و این سهم سود زیادی را نصیب من کرد و نصف ضررم جبران شد اما نکته این بود که سهامی که هیچ چیز در موردش نمی‌دانستم و تنها به دلیل صعودی بودن آن را انتخاب کرده بودم من را از فاجعه نجات داد. چرا؟ ولی این استراتژی هم جواب نداد زمانی که سهم دیگری را در حال صعود خریدم و بلافاصله شروع به نزول کرد

درسهای من از دوران عدم بلوغ

کشف باکس‌های جادویی

کشف کردم که قیمت سهام معمولی در یک باکس یا مستطیل که طول آن زمان و عرض آن یک محدوده قیمتی است حرکت می‌کند و اگر بتواند حد بالایی را بشکند وارد فاز بعدی یا باکس بعدی می‌شود

اما مساله این بود که چه زمانی باید سهم را می‌خریدم و به کارگزار زنگ زدم تا فلان سهم را در این قیمت بخرد اما در زمان تماس او من در دسترس نبودم و آن زمان با سفارش گذاری اتوماتیک آشنا شدم البته این موضوع الان کار بسیار راحت تری در سفارش گذاری آنلاین است

اما در یکی از سفارشات به نقطه ضعف دیگر سیستم خودم پی بردم زمانی که قیمت بر خلاف پیش‌بینی افت کرد و من که نمی‌توانستم اشتباه سیستم خودم را قبول کنم همینطور روی پوزیشن ماندم تا حسابی ضرر کنم

با خودم گفتم که این سهم نمی‌تواند از این پایین‌تر برود اما بعدا آموختم که چیزی به اسم نمی‌تواند در بازار وجود ندارد. هر سهمی ممکن است هر کاری بکند و تمام سود معاملات قبلی را از دست دادم

بنابراین پذیرفتم که با ضرر کوچکی از بازار خارج شوم و این کار را به شکل اتوماتیک انجام دهم مورد بالا دلیل اصلی تمام ضرر و زیانهای بزرگ افراد در بازار است به تنهایی

اما اگر 50 درصد اوقات حق با من باشد و 50 درصد اوقات ضرر کنم با توجه به کارمزد و مالیات ضرر خواهیم کرد به شرط اینکه نسبت سود به ضرر را نامتعادل کنم و این کار را با بالا بردن حد ضرر انجام دادم

قراردادی دو ساله و سهامداری تلگرافی

داستان سفرهای متعدد و اطلاع از قیمت سهام صرفا به وسیله تلگراف و کدهای اختصاری به علاوه یک جلد مجله اطلاعات بوردی که هر از گاهی به دستم می‌رسید

این سبک در ابتدا برای من ترسناک بود ولی بعدها متوجه شدم که بزرگترین موهبت برای من بوده است

نبود تماس تلفنی، نبود اخبار، نبود شایعات متناقض

مهمترین کار من در خرید و فروش تلگرافی ثابت دلایل خرید و فروش بود جدولهای دلیل ضرر بسیار به من کمک کرد و هر بار از آنها چیز جدیدی یاد گرفتم و متوجه شدم که هر سهمی مثل انسان ویژگی‌هایی دارد برخی آرام و آراسته و برخی عجول و عصبی و نگران هستند اگر سهمی دو بار به من عیبی می‌زد دیگر سراغ آن نمی‌رفتم

در حین سفرهایم در مکانهایی که حتی تلگراف به سختی به دست من می‌رسید، سیستم اتوماتیک توقف ضرر من، موجب شد تا از تمام سهامم خارج شوم و با اینکه من هیچ اطلاعی از آمریکا نداشتم سیستم بدون نقص، من را از یکی از بازارهای بزرگ خرسی بورس خارج کرده بود

درسهایی از بازار خرسی

اگر سهمی از 100 به 50 نزول کند مدت طولانی نمی‌تواند به همان عدد برگردد مانند ورزشکاری که دچار آسیب جدی پا شده و برای پریدن دوباره باید دوره نقاهت را طی کند

اگر بازار به شکل راکد درآید و نتوان از آن پولی درآورد باید آن را پذیرفت و احساساتی نشد

برخی از سهام در برابر روند نزولی مقاومت کرده و افت بیشتری نمی‌کردند و این نشانه خوبی بود ولی در این زمان به سراغ مسائل بنیادی و آینده نگرانه سهام می‌رفتم نه اینکه صرفا به گذشته نگاه کنم

دومین بحران بیخ گوش وال استریت

با پانصد هزار دلار سود به نیویورک برگشتم و یک آپارتمان فوق العاده بالای یک کارگزاری گرفتم هر روز وقتم را در کارگزاری می‌گذراندم و با اینکه خطر شایعات را می‌دانستم ولی به خودم اطمینان داشتم که سیستم من به درستی کار می‌کند اما بحران بزرگی برای من رقم خورد

آرام آرام جذب تکاپو و گزارشها و عجله و سیگنالهای خرید و فروش شدم تمام کارهایی که می‌دانستم نباید انجام دهم را کردم و اولین چیزی که من را ترک کرد حس ششمم بود که احساسی نداشتم و از گرگ تنها به بره سرگردان تبدیل شدم

حد ضرر؟ این اولین چیزی بود که کنار گذاشتم صبر؟ به هیچ وجه باکس من ها، کاملا آنها را از یاد بردم

پس از 100 هزار دلار ضرر، از بازار خارج شدم و دو هفته به پاریس رفتم و کم کم با دریافت دوباره تلگراف ها دیدم که پس از دو هفته، حس اطمینان به سراغم آمد، اعداد را بهتر درک کردم اعتماد به نفسم را یافتم و به نیویورک برگشتم

و در نهایت

سیستم مورد علاقه من سیستم تلگرافی در خود نیویورک بود سیستمی که موجب شد در بورس 2 میلیون دلار سود کنم

چطور 2 میلیون دلار در بورس به دست آوردم